



دکتر ابوالفضل سامدی

اشاره:

قدرت قهریه و غیر منطقی کلیسا و وضعیت موجود اجتماعی، شورشی فکری در اروپای قرون وسطی پدید آورد که سال‌ها بعد دست‌آویز مدعیان روشنفکری در کشورهای استعمار زده شد. برخی از جنبش‌های روشنفکری ایران نیز پس از انقلاب، تمام همت خود را معطوف تغییر وضع دینی موجود و تغییر نگرش نسل انقلاب نسبت به باورهای دینی نموده است. آنچه می‌خوانید، حاصل یک جلسه فشرده مبحث روشنفکری است که دکتر ساجدی به موضوع مورد اشاره پرداخته است.

کتاب «روشنفکران در قرون وسطی» تألیف ژاگ لوگف و ترجمه حسن افشار است که سرگذشت روشنفکران در قرون ۱۲ تا ۱۵ را به نحوی ترسیم کرده است که همان مؤلفه‌ها را می‌توان در روشنفکرانی که بعد از قرون وسطی تا زمان حاضر هستند، مشاهده کرد. اولین ویژگی مورد اشاره این است که روشنفکری بر عقل و دانش بشری تأکید خاصی دارد. ویژگی دوم، عناصر اجتماعی زمینه انتقاد را در جامعه فراهم می‌کنند. بر همین دو اصل، دانشگاه و مراکز علمی محل ظهور روشنفکری است.

اوج روشنفکری غرب در اواخر قرون وسطی است که کاملاً نگرش‌های قبلی را نفی می‌کند و دین را کنار می‌زند. وقتی تاریخ را با توجه به دو عنصر فوق نگاه می‌کنیم، از جمله دوران قرون وسطی که اوج حاکمیت سیاسی و اجتماعی کلیسا است، زمامداران جامعه از کلیسا برخاسته بر دانشگاه‌ها و مراکز علمی نظارت می‌کردند و جامعه تحت سلطه کلیسا بود. محتوای کتاب مقدس مسیحیان در آن زمان مشکلات فراوانی داشت؛ از جمله این که حاوی مطالب غیر قابل باور بود و بستری برای انتقاد فراهم می‌کرد. سرانجام به دلیل وضعیت خاصی که حاکم بود، زمینه رنسانس فراهم شد.

انتقاد گسترده از کتاب مقدس در دو سطح اعتبار سند و ارزش محتوا مطرح شد. جمع کثیری از روشنفکران غربی معتقد بوده و هستند که کتاب مقدس، همان چیزی نیست که در صدر مسیحیت بود که (حتی) بعد از گذشت ده‌ها سال جمع‌آوری شد. از نظر محتوایی نیز

تهاجم روشنفکری جهت تغییر نگرش دینی  
فراز و فرود روشنفکری در نگرش دینی





آموزه‌های فراوانی متعارض با علم و عقل در آن یافتند.

به تدریج آنها با تکیه بر ابزارهای بشری، آموزه‌های مسیحیت را به دو طبقه فردی و اجتماعی تقسیم کردند و بر این باور بودند که باید در آموزه‌های فردی، رابطه خود با خدا را از دین بگیریم و در آموزه‌های اجتماعی از عقل و تجربه مدد بگیریم؛ اما پس از مدتی دریافتند که از آموزه‌های فردی آن نیز نمی‌توان دفاع کرد و به این نتیجه رسیدند که نباید گزاره‌های کتاب مقدس را گزاره‌هایی واقع‌نما تلقی کرد؛ بلکه کتاب مقدس، شبیه رمانی است که وقتی آن را مطالعه می‌کنیم، متوجه تأثیرگذاری آن می‌شویم؛ نه این که مطمئن باشیم آنچه اتفاق افتاد، مطابق با واقعیت است. رمان چیست؟ رمان تأثیر روانی دارد، اما واقع‌نما نیست و حکایت از واقع ندارد، ولی می‌شود آن را به گونه‌ای تدوین کرد که اخلاق یک شخص را خوب یا بد کند.

روشنفکران غربی در ادامه با مشکل دیگری مواجه شدند و گفتند دین در حوزه فردی هم نمی‌تواند همه نیازهای آدمی را پاسخ بگوید؛ دین فقط قادر است حداقل‌ترین و اولیه‌ترین مسائل را که برای یک انسان اولیه نیاز است به بشریت بدهد. پس دین به درد انسان‌های اولیه می‌خورد و جلوتر که برویم، دیگر به کار فرد نمی‌آید.

بنابراین مشکلات کتاب مقدس منشأ نظریاتی شد که از طرف روشنفکران ابراز شد. نسخه غربی آن نظریات را امروزه عده‌ای روشنفکر در داخل کشور

اجرا می‌کنند و سعی دارند در عمل، عرصه دین را محدود کنند و آن را در همان مقدار حداقلی نگه دارند تا نوع نگاه و نوع فهم مردم را نسبت به دین عوض کنند. مهم‌ترین مبنای تفکر روشنفکری در غرب، تکیه انحصاری به عقل و تجربه بشری است؛ در حالی که به نظر ما (اسلام) اصل مراجعه به دین به‌خاطر کاستی‌هایی است که عقل بشری برای هدایت انسان دارد.

چالش‌هایی که روشنفکران دین ستیز غربی در قرن بیستم نسبت به دین طرح کردند را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: اول، انکار وجود خدا و ارزش باورهای دینی. البته این نگرش امروزه به تدریج کمرنگ شده است. دوم، پذیرش باور به خدا و ضرورت دین. البته در این نگرش هیچ رابطه‌ای میان عقل و دین نیست؛ نمی‌توانیم از طریق عقل، دین را اثبات یا رد کنیم. باید میان عقل و دین سد مستحکمی قرار دهیم و قلمروشان را کاملاً از هم جدا کنیم.

برخی از جریان‌های روشنفکری داخل کشور نیز با خارج کشور اتصالی قوی دارد و مهم‌ترین آبشخور مطالبی که از سوی آنها در داخل عرضه می‌شود، غرب است. همچنین به دلیل سلطه‌ای که امروزه غرب بر جهان دارد و گرایشی که دنیا به فرهنگ غرب دارند، نتیجه‌اش حاکم شدن غرب بر جهان و نفوذ قدرتش بر فرهنگ‌ها است و لازمه‌اش طرح مسائل منطبق با فرهنگ غربی و اشاعه تفکرات غربی در کشورها و گسترش روز افزون ترجمه کتاب‌های غربی در عرصه دین پژوهی به زبان آن کشورها بدون نقد عالمانه است. اگر این امر را با دو عنصر عقل‌گرایی افراطی برخی روشنفکران داخلی و بسترهای اجتماعی که زمینه انتقاد را فراهم می‌کند اضافه کنیم، سلاح و مهمات تفکرات التقاطی را در می‌یابیم و حد و مرز روشنفکری دینی و غیر دینی را باز می‌شناسیم.

نکته مهم دیگر آن که ما هم آسیب‌پذیری‌هایی داریم که قابل انکار نیست؛ هم در عرصه عمل و هم در ساحت نظر. ما در ظاهر انقلاب کرده‌ایم، ولی انقلاب، مساوی انسان‌سازی نیست. اگر بخواهیم انسان ساخته بشود، باید هم نگرش‌ها و هم گرایش‌ها را اصلاح و بارور کنیم؛ در حالی که برای تغییر آنها ابزارهای دیگری نیاز است. ما انقلاب کرده‌ایم، اما ممکن است گرایش‌ها مادی باشد. به نظر می‌رسد برای هدایت گرایش‌ها و بینش‌های خود، از ابزارهای به روز استفاده نمی‌کنیم یا بهره‌ای ناچیز داریم؛ در عوض، کسانی که در مقابل ما هستند، بیش از ما از ابزارهای هنری، سیاسی و اجتماعی کارآمد بهره می‌برند.

**جریان روشنفکری داخل کشور با خارج از کشور اتصالی قوی دارد و مهم‌ترین آبشخور مطالبی که در داخل عرضه می‌شود، غرب است.**

**محتوای کتاب مقدس مسیحیان در آن زمان مشکلات فراوانی داشت؛ از جمله این که حاوی مطالب غیر قابل باور بود و بستری برای انتقاد فراهم می‌کرد.**

**مهم‌ترین منشأ تحول روشنفکری، تکیه انحصاری به عقل و تجربه بشری است؛ در حالی که به نظر ما (اسلام) اصل مراجعه به دین به‌خاطر کاستی‌هایی است که عقل بشری برای هدایت انسان دارد.**